

متن پرسش

سوال دیگری برایم پیش آمد (در رابطه با همان تصور خدا). آیا کسی می تواند خدا را آنگونه که هست بپرستد؟ و پدیده ای را آنگونه که هست ببیند و درک کند؟ تفکر پست مدرنیستی به شناخت مطابق واقع قایل نیست. چگونه می شود ثابت کرد که ما می توانیم خدا را بپرستیم؟ نه تصویری که از خدا داریم را! اصلا مگر انسان با دنیای خارج ارتباط دارد؟ اگر این ما نیستیم که به همه چیز معنا می دهیم

متن پاسخ

باسمه تعالی؛ علیکم السلام: عرفا می فرمایند: همه ی عالم، تعینات عقل اند، چنانکه نور ماه در شب و نور خورشید در روز به حسب اصل نور یکی هستند و همه در اصل نوراند، پس هر چه هست عقل است. جمیع صور دارای حقیقت و اصل کلی اند که تا انسان یک نوع اتصال با آن حقیقت پیدا ننماید علم تام به آن صور برایش حاصل نمی شود، فرقی که هست «معلوم» گاهی از سنخ عالم مثال است و گاهی از سنخ عالم عقل و گاهی از مفاهیمی است که فقط حصول ذهنی دارد، ولی در هر حال عالم هیچ انفکاک با اصل و حقیقت خود ندارد و علم تام از طریق اتصال با حقیقت عالم حاصل می شود و تا حجاب های نشئه ی عنصری برای انسان هست از حقایق غیبی غفلت دارد و هر اندازه حجاب از او زایل شد، حقایق بیشتر برای او ظاهر می گردد تا جائی که احاطه به جمیع حقایق پیدا مینماید و هر چه به حق نزدیک تر شود بیشتر حقایق اشیاء برایش ظاهر می گردد، زیرا حقیقت هر موجودی عبارت است از نحوه ی تعین آن موجود در علم حق و حقایق و مراتب خارجی، تعینات همان ظهور علمی حق اند و حقیقت هر چیز باطن اوست و ظاهرش با باطنش متحد است ولی اتحاد دارای مراتبی است، کاملترین علم، همان اتصال به احدیت است، بعد از آن، مرتبه واحدیت است و سالک، حقایق اشیاء را در این حال که متحد با مرتبه واحدیت است در مرتبه احدیت می بیند. انسان در مقام علم به اشیاء در مرحله ی اول به صور اشیاء علم پیدا می نماید و در این حال نفس به عالم مثال متصل است و در عالم مثال با صورت معلوم متحد است و در مقام علم به معانی، متحد با صورت موجود در عقل می گردد و انسان کامل که تا مقام «واحدیت» سیر می کند با جمیع مراتب عقول و وجود متحد می شود و به همه ی عوالم احاطه پیدا می کند. . موفق باشید